

باسمه تعالی

- ۱..... **بحث اجزاء**
- ۱..... **عقلی بودن بحث اجزاء از منظر مرحوم آخوند**
- ۲..... **لفظی بودن عمده بحث اجزاء**
- ۲..... اشکال اول لفظی بودن بحث: ورود بحث صغروی به اصول و جواب از آن
- ۲..... اشکال دوم: عدم اختصاص بحث صغروی به امر و جواب از آن
- ۳..... اشکال سوم: عدم تلازم بحث صغروی و کبروی و جواب از آن
- ۳..... مختار استاد: انسب بودن طرح بحث اجزاء به صورت بحث عقلی
- ۴..... جواب از اشکال واضح بودن بحث عقلی اجزاء
- ۵..... **عنوان سوم: اجزاء**
- ۶..... **فارق بحث اجزاء و مره و تکرار و تبعیت قضاء للاداء**

موضوع: بررسی کلام مرحوم آخوند / بحث اجزاء / اوامر

خلاصه مباحث گذشته:

بحث در مورد اجزاء بود. مرحوم آخوند چند اصطلاحی که در عنوان بحث اخذ شده بود را توضیح داده بود. عنوان اول، قید علی وجهه بود. مرحوم آخوند فرمود مراد از این قید، وجه شرعی و عقلی است. استاد فرمود فقط وجه شرعی است. عنوان دوم، قید اقتضاء بود. مرحوم آخوند فرمود: اقتضاء در محل کلام به معنای علیت و تاثیر است. لذا بحث عقلی است. استاد فرمود: بحث باید لفظی باشد. زیرا عمده بحث در دلالت استیفای ملاک مامور به نسبت به امر دیگری است که لفظی است.

بحث اجزاء

عقلی بودن بحث اجزاء از منظر مرحوم آخوند

آیا بحث اجزاء بحث لفظی است که قدمای اصحاب آن را لفظی مطرح کردند و موضوع نزاع را امر قرار دادند. آیا امر دلالت بر اجزاء می کند یا نه؟ یا عقلی است؟ مرحوم آخوند اصرار دارند که بحث را عقلی مطرح کنند. مرحوم شیخ نیز به لفظی و عقلی بودن بحث تذکر داده اند و در نهایت فرموده است: اقوی این است که موضوع بحث، اتیان باشد و بحث عقلی باشد.

۱ مطارج الانظار، الشیخ المرتضی الانصاری، ج ۱، ص ۱۸.

لفظی بودن عمده بحث اجزاء

اشکال در عقلی بودن بحث اجزاء این بود که اتیان به مأمور به علی وجهه نسبت به امر خودش، واضح است که مجزی است. نسبت به امر دیگر هم اگر دلیلش دلالت بر وفای متعلق به ملاک امر دیگر کند، جای بحث ندارد. مرحوم آخوند قبول کرد که یک بحث صغروی نسبت به امر دیگر لازم است. اگر بحث صغروی به نتیجه رسید دیگر نیازی به بحث کبروی نداریم. لذا باید بحث را صغروی و لفظی مطرح کنیم. بحث صغروی جای اختلاف دارد. آیا امر دلالت (هر چند که با اطلاق باشد) بر وفای به غرض امر دیگر دارد یا نه؟ اما صغروی بودن بحث دارای اشکالاتی است که به بررسی آن ها می پردازیم.

اشکال اول لفظی بودن بحث: ورود بحث صغروی به اصول و جواب از آن

مشکل اول لفظی بودن بحث اجزاء این است که در اصول از یک صغری بحث شود در حالی که شان علم اصول این است که از کبری بحث کند. بحث از صغری کلیت ندارد. لذا بحث اگر صغروی باشد از این جهت مشکل دارد. اما این مشکل را می توان حل کرد. این که ادعا شود که در اصول باید بحث کبروی باشد، دلیل ندارد. مساله اصولی باید عنصر عام و کلی باشد. حال یا صغروی است و یا کبروی است. مثلاً در علم اصول بحث از ظهور امر در وجوب می شود که یک بحث صغروی است. یا مثلاً بحث از مفاهیم نیز صغروی است. زیرا بحث در مفاهیم این است که آیا مثلاً ادات شرط دلالت بر مفهوم می کند یا نه؟ اگر دلالت تمام باشد (که یک بحث صغروی است) حجیت ظهور مفاهیم (که یک بحث کبروی است) واضح است. در محل کلام نیز گفته می شود امر ظهور در وفای متعلقش به غرض امر دیگر دلالت می کند (البته نه دلالت وضعی بلکه اطلاقی است). عمده بحث مرحوم آخوند نیز بر همین بحث صغروی متمرکز است. لذا صغروی بودن مضر نیست البته بعد از این که کلیت داشته باشد. بله مثل قاعده طهارت و قاعده حل کلیت ندارد و در اصول از آن بحث نمی کنند. اما ظهور امر در وفای متعلقش به امر دیگر کلیت دارد. نسبت به امر ظاهری و اضطراری جاری است.

اشکال دوم: عدم اختصاص بحث صغروی به امر و جواب از آن

اشکال دوم این است که وفای به غرض که بحث صغروی است، شان خصوص امر نیست. وفای به غرض ممکن است از امر فهمیده شود مانند فتمینما که اطلاق دارد و مرحوم آخوند وفای به غرض را از اطلاق استفاده می کند و ممکن است خطابات دیگری غیر از امر باشند مثلاً التراب احد الطهورین ظهور در وفا داشته باشند. بحث صغروی اختصاص به امر ندارد تا بحث

منحصر به دلالت امر شود. بلکه دامنه آن وسیع است. به احتمال قوی علت کبروی قرار دادن بحث از جانب مرحوم آخوند، همین اشکال باشد. به ذهن ایشان بحث صغروی، بحث از عوارض امر نیست.

این اشکال نیز قابل جواب است. هر چند که این بحث اختصاص به امر ندارد. اما اگر امر این اقتضاء را داشته باشد، می‌توان از آن بحث کرد. مانند بحث از دلالت صیغه امر بر وجوب که در جملات خبریه نیز مطرح است. پس هر چند ظهور امر در وجوب اختصاص به امر ندارد، اما چون از عوارض امر است، نسبت به امر نیز بحث می‌شود.

اشکال سوم: عدم تلازم بحث صغروی و کبروی و جواب از آن

ممکن است اشکال سومی مطرح شود که عبارت است از این که بحث صغروی و بحث از دلالت امر، بحث از اجزاء نیست. زیرا امر قدرت ندارد بر اجزاء دلالت کند لذا نباید بحث صغروی مطرح شود. نهایت این است که امر بر وفای متعلقش بر غرض امر دیگر دلالت کند اما این دلالت ملازمه با اجزاء ندارد. اجزاء از لوازم بین به معنای اخص برای این قضیه نیست. بحث صغروی کفایت از دلالت بر اجزاء نمی‌کند. زیرا از لوازم بین آن نیست. پس امر نمی‌تواند موضوع بحث اجزاء قرار بگیرد و بحث اجزاء مستند به لفظ نیست.

ممکن است جواب داده شود به این که اگر امر دلالت بر وفا کند از لوازم بین است. مثلاً اگر امر به تیمم دلالت بر وفای به غرض امر اختیاری کند، واضح است که مجزی هم هست. در امر ظاهری خیلی‌ها گفته اند که تلازم عرفی بین کفایت از امر واقعی می‌کند. مثلاً اگر شرع مقدس فرمود از این راه برو، به دلالت التزامی، دلالت بر کفایت می‌کند. پس جا دارد که کسی ادعا کند که امر به دلالت مطابقی دلالت بر وفا می‌کند و به التزام دلالت بر اجزاء می‌کند. (البته منظور از دلالت مطابقی و التزامی، وضعی نیست بلکه اطلاقی است)

نتیجه: همه اشکالات صغروی قابل جواب است.

مختار استاد: انسب بودن طرح بحث اجزاء به صورت بحث عقلی

یمكن ان يقال: بحث کبروی در مقام امکان دارد و تا جایی که بحث کبروی را بتوان مطرح کرد نوبت به بحث صغروی نمی‌رسد. زیرا در محل کلام، بحث اوسع است زیرا ماموریه ممکن است لفظ نداشته باشد. الاتیان بالمامور به آیا اقتضای اجزاء را دارد؟ هر چند که لفظی نداشته باشیم، باز هم جای بحث دارد. مرحوم شیخ انصاری نیز به این نکته تذکر داده است.

جواب از اشکال واضح بودن بحث عقلی اجزاء

این که اشکال کرده اند (و اشکال کردیم) این بحث کبروی واضح است نظیر الظاهر حجة است مرحوم خویی فرموده است^۱ الظاهر حجة مساله اصولی نیست زیرا مساله چیزی است که جای سوال داشته باشد اما این مطلب واضح است و جای سوال ندارد. مشکل کبروی بودن، واضح بودن آن است لذا نمی تواند مساله باشد، قابل جواب است. بحث اجزاء واضح نیست. هر چند که بعضی از صور آن واضح است. مثلاً اتیان به مامور به نسبت به امر خودش واضح است که مجزی است و هر چند که اتیان به مامور به در جایی که دلیل آن مامور به، دلالت بر وفای به ملاک داشته باشد واضح است که اجزاء هست اما همه صور که این دو صورت نیست. یکی از صورت ها این است که لفظ نداریم یا لفظ داریم ولی مولا در مقام بیان نیست و اطلاق وجود ندارد. در این جا، مجال دارد که بحث شود آیا اتیان به مامور به نسبت به امر دیگر مقتضی اجزاء هست یا نه؟ اصلاً ممکن است قائل به عدم وجود ملاک شویم و امر دیگر دلالت بر وفای به غرض نداشته باشد. جا دارد که بحث کبروی رخ دهد. پس در بعضی موارد اساس بحث کبروی، بحث صغروی است اما در همه جا این گونه نیست.

نتیجه: طرح بحث به صورت بحث عقلی بهتر از بحث لفظی است. زیرا بحث عقلی اوسع از بحث لفظی است. مرحوم شیخ انصاری نیز به این نکته تذکر داده است. این که مرحوم آخوند این بحث را در بحث الفاظ مطرح کرده است به این دلیل است که قدمای اصحاب این بحث را لفظی می دانستند.

آیا اتیان به مامور به ملازمه دارد با اجزاء ام لا، این مسئله بحث از ملازمه است مثل بحث از ملازمه وجوب ذی المقدمه با وجوب مقدمه، و جزء مسائل علم اصول است چون بحث ملازمه یقع فی طریق الاستنباط. اگر ملازمه بود از این ملازمه در فقه استفاده می کنیم. کسی تیمم کرده و بعد آب پیدا کرده است می گوئیم وضو لازم نیست زیرا در اصول بحث کردیم بین اتیان به مامور به اضطراری و اجزاء ملازمه است که از این ملازمه استنباط می کنیم عدم وجوب اعاده و قضا را. یقع ملازمه فی طریق الاستنباط. و بهذا يتم الكلام در این امری که مرحوم آخوند مطرح کرده است.

۱ مصباح الاصول، السيد أبو القاسم الخوئي، ج ۱، ص ۱۱۸.

بل كان يتكلم بلسان قومه فهي ممضأة عنده أيضاً، وهذا واضح و لم نعر على مخالف فيه، و لذا ذكرنا في فهرس مسائل علم الأصول ان بحث حجية الظواهر ليس من مسائل علم الأصول، لأنها من الأصول المسلمة بلا حاجة إلى البحث عنه

عنوان سوم: توضیح کلمه اجزاء

مرحوم آخوند^۱ در ادامه فرموده است مراد از اجزاء همان معنای لغوی است. ایشان می‌گویند ظاهر این است که همان معنای لغوی که به معنای کفایت است اراده شده است. یجزی در روایات زیاد به کار رفته است. یجزی یعنی یکفزی. ظاهر اینکه علما اجزاء را در این عنوان آورده اند، این است که در معنای لغوی استعمال کرده اند. یک اصطلاح خاصی ندارند که مثلاً اجزاء به معنای سقوط التبعید، نسبت به امر خودش باشد و سقوط القضا نسبت به امر غیر باشد، این بعید است. اهل لسان وقتی کلمه ای را استعمال می‌کنند، ظاهر این است که در همان معنایی که عرف عام می‌فهمند و لغوی است استعمال می‌کنند. مرحوم آخوند در مطلق و مقید هم گفته است^۲ که مطلق و مقید را ظاهراً در معنای لغوی استعمال کرده اند. مطلق یعنی رهای از قید و مقید یعنی با قید. بلکه درست است که گاهی اصطلاحات خاص دارند ولی نادر است. طبیعی همین است که اهل لسان چه عالم و چه جاهل، وقتی حرف می‌زند به همان معنایی که مردم استعمال می‌کنند، استعمال می‌کنند و اختراع جدیدی ندارند. اختراع جدید خلاف ظاهر حال است.

ادعای مرحوم آخوند صحیح است.

مرحوم آخوند می‌فرماید: اینکه بعضی اجزاء را معنا کرده اند به سقوط التبعید به ثانیاً در امر خودش و یا یوجب سقوط القضاء در امر غیر، معنای اجزاء نیست بلکه متعلق اجزاء هست. ممکن است در بعضی عبارات اینگونه معنا کرده اند ولی مرادشان معنای لغوی است. مثلاً وقتی گفته می‌شود نماز بخوانی یجزی از تبعید به ثانیاً، مراد این است که یکفزی عنه.

سوال: اگر متعلق هستند چرا در امر خودش می‌گویند سقوط التبعید به، ولی در امر غیر می‌گویند یوجب سقوط القضاء، دلیل اختلاف تعبیر چیست؟

جواب: اینکه تعبیر می‌کنند نسبت به امر خودش به سقوط التبعید و یا اعاده و نسبت به امر غیر می‌گویند سقوط القضاء، نکته اش این است که در امر اضطراری و امر ظاهری، عذر را مستوعب می‌دانند. موضوع را عذر مستوعب می‌دانند. اگر موضوع عذر مستوعب بود، دیگر نوبت به اعاده نمی‌رسد. وقتی امر اضطراری داری که در تمام وقت معذور باشی. خوب نتیجه یجزی می‌شود عن القضاء. وقتی امر ظاهری داری که جهل در تمام وقت باشد و لذا یجزی از قضاء خارج وقت. اگر تعبیر می‌کنند یک جا به سقوط تبعید و یک جا به سقوط قضا، این اختلاف در معنای اجزاء نیست بلکه متعلق اجزاء فرق می‌کند.

^۱ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۸۲.

^۲ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۲۴۳.

فارق بحث اجزاء و مره و تکرار و تبعیت قضاء للاداء

ما کلام آخوند را اینگونه معنا می‌کنیم که فارق بین این مسئله و مسئله مره و تکرار، در جهت مباحث عنها است. مرحوم آخوند نمی‌گوید موضوعشان فرق می‌کند. اینجا موضوع امر بود و آنجا اتیان است. نمی‌گوید که آنجا لفظ است و اینجا عقل است، اینها را هم گفته است ولی مد نظرش این نیست. می‌خواهد فارقی بیاورد که اگر مسئله ما لفظی هم باشد این فارق درست باشد. ما در مره و تکرار از حدود مامور به بحث می‌کنیم که آیا حدود مامور به طبیعت واحده است و یا طبیعت متکرره است. در ما نحن فیه بحث می‌کنیم که آن مامور به که حدودش معلوم است اگر اتیان شد، مجزی است و یا نه؟ محل کلام متفرع بر آن است.